

غارتي يا رقابتي؟



گفتگو با جامعه شناس علی رضاقلی

بسیاری علی رضاقلی را با کتاب های جامعه شناسی نخبه کشی و جامعه شناسی خودکامگی می شناسند. جامعه شناسی نخبه کشی اینک به چاپ بیست و هفتم رسیده و جامعه شناسی خودکامگی در آستانه رسیدن به چاپ سیزدهم است. به زعم بسیاری از طرفداران رضاقلی ویژگی بارز او اشراف بر تاریخ و ادبیات ایران است. او خیل عظیمی از مبانی نظری جامعه شناسی را با اکسیر تاریخ درآمیخته و به بیانی علمی بومی ایجاد کرده است. او از معدود جامعه شناسانی است که به اقتصاد راه پیدا کرده و از قضای روزگار از لحاظ چهره و مباحثی که طرح می کند به دیگر جامعه شناسی که اقتصاددان شد یعنی تورشتاین و بلن شبیه است. او اینک پس از سال ها سکوت با ترکیب جامعه شناسی و اقتصاد به دنبال طرح مباحث نهادگرایانه و بومی کردن آنهاست

آقای رضاقلی شما بحثی را در مسائل ایران گشوده اید و اصرار دارید که الگوی غالب تعامل اقتصادی ایران الگوی به ارث رسیده از نهادی های غارتی است و کمتر سر سازگاری با الگوی رقابتي ای دارد که حاصل کار کشورهای توسعه یافته است و با اقتصاد «نئوکلاسیکی» قابل تبیین است. لطفاً بفرمایید که غارت یعنی چه و نهادهای غارتی یعنی چه؟ و پیوند این دو چگونه است؟

قبل از اینکه وارد بحث «اقتصاد غارتی» شویم بهتر است به صورت مقدمه چند نکته مورد اشاره قرار گیرد؛ ۱- ببینید یک چالش اصلی و یک مشغله ذهنی و عملی اصلی همه دولت های ایران و دولتمردان و وطن دوستان و روشنفکران و اقشار بسیار زیادی از مردم به نسبت های زمانی و درجه آگاهی، مساله توسعه همه جانبه کشور بوده است. به تعبیر دیگر یک شکاف عظیم و رو به افزایش در امر توسعه کشور از جهات نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، الگوهای ارتباطی، مدیریتی، کارکرد نهادها و سازمان های مهم کشوری و ملی در میان ما و کشورهای توسعه یافته به وجود آمده است که روز به روز به ضرر ما عمیق تر می شود و ما درصدد پر کردن آن شکاف هستیم.

امروزه دستگاه های نظری و توانمندی می تواند هم در اختیار نظام های آموزشی قرار گیرد و هم در اختیار مدیران کشور که به نظر می رسد توانا تر از سیستم های فکری گذشته می تواند به پیشرفت کمک و معضلات را کمتر کند. این دستگاه نظری عمیق تر از دستگاه های نظری گذشته (نئوکلاسیکی) می تواند مسائل ایران و عرصه های دست و پاگیر گذشته را بررسی کند. امروز علاوه بر توجه به منابع مالی، تکنولوژیکی، علمی، آموزشی، انسانی و... یعنی سرمایه هایی که تا امروز مورد توجه قرار می گرفت و کمتر معضلات را حل می کرد، به «نهادها» توجه کرده اند یعنی الگوهای مستقر و مستمری که به رفتار انسانی شکل می دهند و انتخاب های انسانی را مقید می کنند؛ در واقع نهادهایی که خود سرمایه یا سرمایه سوز هستند و اگر آنها اجازه ندهند بهره وری شکل نمی گیرد و قادرند صد برابر منابع موجود نفتی کشور را همانگونه که تلف کرده اند، تلف کنند. از اینجا بود که بحث «نهادهای غارتی» در اقتصاد ایران را مطرح کردم.

غارتي يا رقابتي؟

نهادها به چه چیزی گفته می شوند؟

اجمالاً، نهادها هویت های اجتماعی هستند که الگوی رفتاری انسان را شکل می دهند. نهادها «قواعد بازی جمعی» هستند. وقتی که از پدیده های اجتماعی صحبت می شود، اشاره به پدیده هایی می شود که هویت جمعی دارند و قائم به

جمع هستند و افراد هم به صورت فرد توانایی چندانی (نسبی) در تغییر آنها ندارند، معمولاً الگوی تعاملی رفتار انسان هستند و بر انسان تحمیل می شوند. اگر بخواهم مثالی ساده بزنم این می شود، فرض کنید به اداره ای وارد می شوید که بدون رشوه کار پیش نمی رود. شما هر چقدر تقلا و تلاش بکنید که کار را از مسیر صحیحی که تشخیص داده اید انجام دهید، کار گیر می کند و با انواع مشکلات روبه رو می شود و به طول می انجامد تا اینکه همان اول پاکت نامه یا تقویم یا چیز دیگری روی میز جا بگذارید که بنا به نوع کاری که دارید «رقمی قابل ملاحظه» باشد. آن وقت کار آسان می شود. کسانی که در این چرخه ها گرفتار شده باشند، خوب می فهمند که بنده چه عرض می کنم. یک یک الگو و قاعده بازی در مورد رشوه است که ممکن است در فلان اداره فلان کشور دنیای سومی باشد و در بسیاری از کشورهای توسعه یافته به این شکل نباشد. مثال دیگری بزنم. شما در ایران که به دنیا بیایید اگر میان ترکمن ها باشید یا کردها معمولاً سنی مذهب می شوید، معمولاً در قم و مشهد شیعه می شوید، چرا؟ چه کسی شما را شیعه یا سنی می کند، این نهادها اجتماعی هستند که چنین می کنند.

اگر اجمالاً این نکته روشن شده باشد، نکته دیگر اینکه نهادها و نوع آرایش آنها از جامعه ای به جامعه دیگر فرق می کند و همین نهادها هویت تاریخی دارند. آنچه موجب چسب تاریخی یک جامعه می شود همین نهادها هستند. آنچه موجب می شود که نکات مشترک قابل ملاحظه میان ایرانی های امروز و دویست سال پیش پیدا شود، همین نهادها هستند. همین است که به صورت فنی اقتصاددانان نهادگرا می گویند ما وابستگی به مسیر طی شده اجتماعی قبلی داریم و انتخاب های کنونی توسط نهادها موجود که هویت تاریخی دارند، مقید می شود. معنی این سخن به صورت ساده این است که شما ممکن است در عرصه اجتماعی تصمیماتی بگیرید ولی آن محصول مورد نظر شما به دست نیاید، بلکه از تعامل نهادها چیزی صد درصد مغایر خواسته شما به دست بیاید. مثلاً در اقتصاد شما تصمیم بگیرید فلان تسهیلات را به وجود بیاورید، فلان سهمیه بندی را رعایت کنید، فلان الگوی مصرف را ترویج کنید در نهایت با چیز دیگری روبه رو شوید، شما نمی توانید صرفاً با متغیرهای اقتصادی مثلاً با قیمت های نسبی به اهداف مورد نظر برسید. در هر صورت چون نهادها قواعد بازی هستند، نقش فوق العاده مهمتری در جامعه ایفا می کنند تا متغیرهای صرفاً اقتصادی یا متغیرهای دیگر.

نهادها طیف وسیعی دارند که اگر به اجمال گفته شود شامل قوانین و الگوهای تعاملی و باورهای جمعی هستند. یعنی تمامی عرصه فرهنگی را می پوشانند از سازه های ذهنی گرفته تا قوانینی که همگی در تصمیم سازی فوق العاده موثرند. معمولاً قوانین و زیرمجموعه آن را نهادها رسمی می گویند و مابقی آنها را نهادهای غیررسمی، نهادهای غیررسمی که شامل باورهای جمعی و الگوهای تعاملی رفتار جمعی باشند از قوانین رسمی مهم ترند. همین ها هستند که یا از قواعد رسمی حمایت می کنند و آنها را به جریان می اندازند یا از آنها دفاع نمی کنند یا آنها را منحرف می کنند. معمولاً انقلاب ها اهدافی را ترسیم می کنند و تلاش می کنند که به آن برسند و معمولاً هم محصولات کار به شدت با آن خواسته ها مغایر است. چه چیزی این امر را موجب می شود که از آن اهداف لطیف انقلاب شوروی، استالین بیرون بیاید؟ نهادهای تاریخی آن سرزمین.

غارتي يا رقابتي؟

چه چیزی اجازه داد تا از دل قوانین مشروطه رضاشاه بیرون بیاید و قوانین مشروطه تا حد زیادی کنار گذاشته شود؟ سنت ها و نهادهای تاریخی مغایر قانون و قانون پذیر ایران. چه چیزی موجب شد که این حجم عظیم سرمایه گذاری جهت توسعه ایران اجازه ندهد سرمایه های عظیم نیروی انسانی ایران به بهره وری برسند و نتایج مطلوب از سرمایه گذاری های مختلف به دست آید؟ نهادهای اقتصادی، سیاسی و... ایران. خب تا اینجا به اجمال تمام صحبت شد از توسعه و نقش نهادها. و واقعیت این است که اگر نهادها این گونه نقش مهم در زندگی اقتصادی بازی می کنند، جا دارد که نگاه نظرسنجی آموزشی هم به آن بپردازد.

بحث دیگر، بحث غارت است که اگر در مورد آن هم صحبت کنید شاید بتوان به کل ایده نهادهای غارتی دست پیدا کرد و کلیت آن را فهمید. به چه چیزی غارت گفته می شود؟

در اقتصاد و زندگی اقتصادی بحث بر سر این است که کالاهای مورد نیاز کمیاب است و این کالاها باید تولید و توزیع و مصرف شوند. هر اندازه میزان تولید و توزیع بیشتر و بهتر و متنوع تر باشد سطح رفاه اجتماعی افزایش پیدا می کند. و مهم تر از همه این است که بدانیم در چه شرایطی می توانیم اهداف اقتصادی را بهتر تامین کنیم یا به اعتبار دیگر قواعد اصلی بازی اقتصادی کدام یا کدام ها هستند. جوهر آن هم این است که نحوه دسترسی به این کالاهای کمیاب چگونه و قواعد آن چگونه است؟ اجازه بدهید یک مثال بزنم. پول یک کالای اقتصادی کمیاب و فوق العاده باارزش است. نحوه دسترسی به آن را نهادها تعیین می کنند و هر تعریف و اجرایی را هم که نهادها بپذیرند نتیجه خاص خود را دارد. آیا با زدن بانک، آیا با زورگیری و کف زنی یا با تقلبات بانکی یا با ارتباطات رانت زا مثلاً با «زد و بند» صد میلیارد پول بانک را برداریم و داخل بازار سیاه به خرید و فروش و دلالی بپردازیم، یا اصلاً به ظاهر بانک تاسیس کنیم و از روابط و سرمایه های مشکوک استفاده کنیم و نقدینه های مردم را جمع کنیم و آن را سرازیر به بازارهای آهن، سیمان، زمین، ساختمان و... کنیم و به عوض ۲۰ درصد بهره ای که می پردازیم، در زمینه هایی بالای ۵۰ درصد تورم ایجاد کنیم و اموال مردم را برداریم یا اصلاً به عنوان دولت «پول چاپ کنیم» و به صورت غیرمستقیم دست در جیب مردم کنیم و قدرت خرید آنها را کم کنیم و با این کار مشکل لحظه ای خود را حل کنیم و با سیاست تورمی مشکلات فوق العاده زیاد برای مردم ایجاد کنیم، یا اصلاً با ضوابط و تعریف و اجرای خیلی دقیق به نحوی اجرا کنیم که تمامی راه های برشمرده آنقدر پرخطر باشد که هزینه های آن اجازه ندهد افراد به این شکل وارد جریان پولی شوند بلکه نفع خود را در این ببینند که وارد یک سیاست رقابتی سالم شوند و با کار و تولید و رقابت در کمیت و کیفیت تولید به دنبال افزایش سرمایه خود باشند.

این بستگی به این دارد که شما چگونه سیستمی را برای تولید و توزیع و مصرف کالاهای کمیاب در نظر بگیرید. در واقع از این جهت دو سر طیف در نظام اقتصادی وجود دارد، غارتی و رقابتی. در نظام غارتی شما با یک طیف از فعالیت ها روبه رو هستید، از یک طرف با به کارگیری ابزار خشونت منابع اقتصادی مردم را برمی دارند، شکل تملط یافته آن این گونه است که با ارتباطات و روابط و دادن رشوه و مسائل مشابه و با نزدیک شدن به قدرت و در دست گرفتن «حقوق ممتاز» رانتی ایجاد کنیم و از آن بهره برداری کنیم. این شیوه، شیوه مسلط و نهادمند در ایران و الگوی مسلط بوده است، دولت ها به آسانی و راحتی مردم را غارت می کردند و مورد تعدی قرار می دادند از شکل های قانونی و ملایم گرفته تا اشکال زبر و خشن آن و شما به آسانی در وقایع نگاری تاریخی به موارد فوق العاده زیادی بر می خورید که خود افراد هم در امان نبودند، چه رسد به دارایی های آنها. در واقع هر چه دارایی افراد در مقابل طبقه حاکمه آسیب پذیرتر باشد حقوق مالکیت آنها خدشه پذیرتر و بی ارزش تر است و ما از نظام رقابتی

غارتي يا رقابتي؟

دورتر می شویم. در تاریخ ایران اجحاف به صورت زبر و خشن که چهره مسلط آن است زیاد بوده است و ستم و بیداد هم به صورت اقتصادی و هم سیاسی و جانی مردم را تهدید کرده است.

بعداً به نمونه های آن اشاره خواهیم کرد ولی وقتی روابط غارتی الگوی مسلم شد، بیشتر افراد به فکر این می افتند که با قرار گرفتن در داخل «قواعد بازی غارتی» نهادی، هر چند قوانین چیز دیگری بگویند، دست به کالاهای کمیاب ببرند و اگر این شیوه الگوی زندگی اقتصادی شد، خارج شدن از آن شاید بتوان گفت غیرممکن می شود.

به دلیل اینکه صندوق رانتي ای شکل می گیرد که تمامی روابط سیاسی و اقتصادی را با چسب این رانت به هم متصل می کند؛ همه اینها به افراد بانفوذ پشت پرده اقتصادی و این مجموعه با مقامات تصمیم گیر و الی ماشاءالله خرده نظام که به یکدیگر با چسب رانت وصل می شوند و همگی منافع خود را در نگهداری یک چنین سیستم فاسد اقتصادی یا به اعتبار دقیق تر سیستم رانتي می بینند، همه می دانستند «میرزاتقی خان امیرکبیر» کارفهم است، کاردان است، سالم است، عرق وطن دارد و اصلاح می خواهد، ولی از سفارت انگلیس تا همه طبقه حاکمه می دانستند که با وجود او «رانتي» خبری نخواهد بود، از قاضی دادگاه گرفته تا رئیس فوج لشکر تا وزیر و... به همین منظور گفتند با سفارت همراهی کنیم و بکشیمش و کشتندش و جالب این است که ایام گلاب گیران که اوج بازدید از کاشان و باغ فین و حمام فین (قتلگاه میرزاتقی خان) است در صف های طولانی و در خیابانی که به باغ فین ختم می شود، همه چیز عرضه می شود، از هر جور کالایی ولی دریغ از یک برگ کاغذ یا کتاب که در آن گفته شود این مرد که اینجا کشته شد چه کسی بود و چرا کشته شد و کجا دفنش کردند؟ جنازه او را هم از ایران بیرون بردند. همین طور بود مصدق و همین طور بود سیدابوالقاسم قائم مقام.

این صندوق چسب رانت منفعی دارد که ائتلاف رانت خوران را در دستگاه حاکمه به شدت تقویت می کند و به صورت مرئی و نامرئی همگی را به هم می پیوندد و همگی منافع در حفظ حکومت موجود را پیدا می کنند و از طرف دیگر این عیب نابخشودنی را دارد، از سیستم رقابتي که موجب رقابت بر سر تولید روی شاخصه های کیفیت و کمیت است جلوگیری می کند و از بهره وری کلی اجتماع ملی می کاهد و فساد اقتصادی را به صورت نفوذی به تمامی مولکول های تولید و نظام های پشتیبانی کننده آن می دواند و تولید و به تبع آن توسعه را سرطانی و در نهایت می خشکاند و کمترین عیب آن این است که همه جامعه به دنبال رانت ناشی از «زرنگی و زد و بند» می گردند و سیستم چنان تشویق می کند که زن خانه دار هم تاجر قاشق و چنگال چینی می شود و زن ایلیاتی هم دنبال وارد کردن چیزی از دبی و منطقه آزاد می رود و ارکان تولید چنان از هم می پاشد که با سالی پنجاه میلیارد دلار واردات «مصرفی» و نه سرمایه ای سر و ته آن را نمی توان به یکدیگر وصل کرد و حتی نسبت کالاهای مصرفی وارداتی چنان اوج می گیرد که بقیه اقلام را به شدت تحت تاثیر قرار می دهد و نگران کننده می شود.

بحث اصلی من در مساله «غارت یا فرهنگ غارتی» یا «اقتصاد غارتی» یا «نهادهای غارتی» در ایران این است که اعتقاد دارم نامنی در ایران به مالکیت و حقوق مالکیت ناامن بازمی گردد. در واقع تعرض به دارایی ها و دستاوردهای افراد (که طیف وسیعی دارد از خشونت تا دستکاری پول ملی به صورت قانونی را شامل می شود) در ایران بستر فوق العاده نامناسبی برای فعالیت های اقتصادی، بسط بهره وری، ایجاد سرمایه های انسانی، ایجاد نهادهای پشتیبانی کننده تولید و رقابت، ایجاد ذخیره دانش، نوآوری در دانش و فنون و نهادها به وجود آورده که این شیوه ها همگی معضلات پیچیده ای برای ما فراهم کرده اند و شواهد تاریخی همه گواهند که ما در علوم جدید نوآوری نداشته ایم، در نهادهای تولیدی و واسطه ای و پشتیبانی کننده بدعت و نوآوری نداشته ایم، در قوانین و... چیزی نداشته ایم و

غارتی یا رقابتی؟

همه اینها وارداتی هستند و چون از طریق باورهای عمومی و الگوی تعاملی مورد حمایت قرار نمی گیرند، همه از کار می افتند؛ از قانون اساسی گرفته تا بانک ها و این سابقه تاریخی بستر فوق العاده نامناسب برای توسعه است و اصلاحات واقعی باید در آن عرصه ها صورت بگیرد. نهادهای ایران ناامن هستند و رانت خواری همراه خشونت در آنها وجود داشته است. «توسعه اقتصادی» نیازمند حقوق مالکیت امن و کارا است که اگر تا اینجا تا اندازه ای مبحث نهاد غارتی روشن شده باشد، وارد حقوق مالکیت شویم.

قبل از اینکه وارد بحث حقوق مالکیت شویم می خواستیم بپرسم چرا باید به ایده ای مثل نهادگرایی پایبند باشیم؟

ببینید، یک مساله مهم در اقتصاد توسعه این است که چگونه تغییر ایجاد بکنیم تا بتوانیم مشکل توسعه نیافتگی را حل کنیم. تمام مطالبی که الان گفته می شود این است که چگونه شکاف بین خود و کشورهای توسعه یافته را کمتر کنیم. مثلاً وقتی در کشور وابستگی دارویی داریم و آن هم در حجم بالا چگونه رغبت در افراد ایجاد کنیم که از بازار سیاه و زیرزمینی خرید و فروش دارو و منحرف کردن مسیر داروهای که دولت وارد می کند، بروند به سمت تولید دارو و صادر کردن دارو. چه ساختار انگیزی و در چه شرایطی افراد را به این سمت سوق می دهد.

مثلاً اگر هزینه های رسمی و قابل رویت ساختن کارخانه داروسازی را بررسی کنیم و قابل قبول باشد، هزینه های غیررسمی آن چطور؛ تغییر دائمی مقررات، گرفتاری و درگیری با ده ها موسسه دولتی و صدها کارمند دولت که هر یک، یک خلق و خوی خاص و پادشاهی در اقلیمی است و تابع مطلوبیت خود را دارد، با انواع و اقسام کارکنان کارخانه که احساس تعهد کافی ندارند و با فرصت طلبی زاید الوصف پس از عقد قراردادهای با تورمی جهنده که تمامی عرصه اقتصاد را ناامن می کند، با تغییر نامتناسب مدیریت های دائمی عرصه تصمیم گیری و امثال اینها، بسیاری از اینها ربطی به متغیرهای قابل بررسی ای که عرفاً اقتصاد نئوکلاسیک آنها را بررسی می کند ندارد. اقتصاد نئوکلاسیک به بازار سیاسی، به سازه های ذهنی، به هزینه نامرئی مبادلات، به هزاران متغیر که انتخاب های اقتصادی مقید می کند، کاری ندارد. وارد کردن اینها در عرصه اقتصاد کار نهادگرایی است و در ضمن نکته بسیار جالبی که در حوزه نهادگرایی وجود دارد این است که شما الزام دارید نهادهای تاریخی ایران را بررسی کنید، یا نهادهای تاریخی خاص هر کشور، به صرف اینکه بازار مسکن در امریکا چنین است یا فلان بازار مالی اینگونه کار می کند نمی توان حمل بر این کرد که ساختار مالی ایران هم باید چنین کار کند. در یک گزارش خاص که از طرف کارشناسان بانک جهانی با سند و مدرک تهیه شده بود، استدلال می کردند که بانک مرکزی ایران باید ورشکست شود ولی نمی شود، دلیل آورده بودند که علت آن این است که مردم ایران هنوز به ساختار سیاسی خود اعتقاد دارند، یعنی یک عامل اعتقادی و باوری را در سیستم ارزیابی وارد کرده بودند که این در این مرحله خاص ویژه ما بوده است. شما می دانید اگر به هر دلیل یک روز مردم برای گرفتن پولشان مراجعه کنند، بانک ها با عدم پرداخت ورشکست خواهند شد و این یک عامل روانی است. در هر صورت، قواعد بازی متشکل هستند از قواعد رسمی و قوانین رسمی و الگوهای تعاملی افراد و باورها و دو جنبه اخیر آن به راحتی قابل رویت نیست و بدون آنها هم بررسی تکمیل نیست. معمولاً نهادگراها در این دو بخش اخیر ورود می کنند و بررسی خود را تکمیل می کنند. مثال دیگر، ایرانی ها بهره وری فوق العاده پایینی دارند، چون باور ندارند کار بکنند (از چرای آن می گذریم).

نهادگراها می گویند عوامل فرهنگی و اقتصادی این امر را پیدا کنیم. نئوکلاسیک ها با متغیر سطح دستمزد جواب می دهند که نتیجه کامل نمی دهد. میان اعتقاد یک ژاپنی به کارفرمای خودش و یک ایرانی تفاوت وجود دارد. حالا به صورت فنی می گویند چون نهادها انتخاب ها را مقید می کنند، از اینجا نهادها وارد تصمیم گیری اقتصادی می

غارتي يا رقابتي؟

شوند و از طرف ديگر هم از آنجا که تعريف و اجراي حقوق مالکيت در عرصه سياست رقم می خورد، سرنوشت اقتصاد را بازار سياسی تبیین می کند که از آنجا وارد نهادهاى سياسی می شويم و از طرف ديگر می گویند، چون نهادها وارد عرصه تصميم گیری می شوند، ما وابستگی تاريخی به نهادها پيدا می کنیم و مسیر طی شده تاريخی در تصميم می ها و مسيرهائى آینده موثر است. نامنى های گذشته آتش تردید در تمامی تصميم گیری ها و آینده می اندازد. ————— ه ق ————— ول فردوسى

به جایی که یک روز بگذشت آب

نسازد خردمند از آن جای خواب

شما سرمایه گذاری های عمیقی بدون توجه يا با توجه کم در کشور انجام داده اید که نهادها اجازه پا گرفتن آنچه مورد نظر بوده را نداده اند.

در عرصه آموزشی کم سرمایه گذاری نشده است که البته به مسائل و مشکلات ما وصل نشده اند، صنعت برای خود به طور جداگانه واردات می کند و کار می کند، دانشگاه ها هم به طور جداگانه دانشجو تربیت می کنند. نه این به درد آن می خورد و نه آن به درد این. یک مرتبه شما می بینید یک مهندس ساختمان رئیس یک پالایشگاه است. و الی ماشاءالله از این مسائل. همه اینها گواه این امر هستند که شما اگر تا به حال به بستر این سرمایه گذاری ها جهت توسعه نمی پرداختید، حالا دیگر وقت آن رسیده که به آن توجه کنید. نهادها هستند که در هزینه های تولید و مبادله تاثیر می گذارند و نهادها هستند که قراردادها را به سمت خود اجراشونده می برند و نهادها هستند که قراردادها را پرهزینه و تولید را پرهزینه می کنند و در نتیجه ساختار انگیزشی فرد و جهت تخصیص سرمایه را مشخص می کنند. نهادها هستند که به ملتی می گویند تولید کنید يا رشوه بگیرید و دزدی کنید يا دلالی و زد و بند کنید و هر کس که می خواهد اصلاح کند باید از نهادها شروع کند والا سرمایه را دور ریخته است و اصلی ترین نهاد، حقوق مالکیت است، آن هم نه هر حقوق مالکیتی، بلکه حقوق مالکیت کارا. حقوق مالکیتی که ساختار انگیزشی را جهت قراردادهای خود اجراشونده ببرد، قراردادهای کم هزینه، مشروع، بی نیاز به نظارت پرهزینه و کم تخطی. بازاری که مثلاً «چک» در آن پول باشد، «اعتماد» در آن تعهد معتبر باشد، نه مصیبت، اگر نهادها «امنیت» کافی و کم هزینه ایجاد کنند و هزینه های دفاع و تامین حقوق مالکیت را کاهش دهند، آن وقت بهترین و پایدارترین و کاراترین تخصیص های سرمایه را در توسعه پایدار خواهید داشت. والا سرمایه گذاری ها به هدر می رود که رفته است و شکاف ها بیشتر می شود که شده است. امروز پول نفت این معایب را تا حدودی می پوشاند.

وضعیت ایران در این زمینه چگونه بوده است؟

اگر منظورتان قواعد بازی اقتصادی در ایران است باید بگویم سابقه ای فوق العاده متاثرکننده داشته ایم، یک اقتصاد غارتی و فوق العاده ناامن. اگر بخواهم شواهد تاريخی بیاورم فوق العاده زیاد می شود. نامنى اقتصادی بسیار ادامه دار بوده است و با اشکالی تلطیف یافته هنوز هم هست.

نمونه های بارز آن از گذشته های دور شروع می شود و در زمان پهلوی اول هم با همان اوصاف کم و بیش هست. کتاب های تاريخی مشحون از ادبیات اقتصاد غارتی است. همه جا می توانید سراغ آن را بگیرید از اسرارالتوحید ابوسعید گرفته تا شاهنامه تا چهار مقاله عروضی، احیاءالعلوم امام محمد غزالی، گلستان سعدی، بوستان، دیوان

غارتی یا رقابتی؟

غزلیات و مثنوی. گذشته چراغ راه آینده است و هر چه را که باز می کنید می توانید از آن شواهدی فوق العاده شفاف به دست بیاورید. ناامنی اقتصادی دامن سلطان را می گرفت تا دستگاه قضایی تا بازار و زمین و رجال مملکت و مردم عادی. بعید می دانم کتابی به زیبایی تاریخ مبارک غازانی و به شفافیت او فضای ناامن دستگاه قضایی و تعرض به حقوق مالکیت را به تصویر کشیده باشد، همین طور احیاءالعلوم امام محمدغزالی و از طرفی مقدمه ابن خلدون و همچنین نصیحه الملوک امام محمد غزالی و سیاستنامه خواجه نظام الملک و همچنین کتاب های تاریخی پیرامون دوره قاجار و قبل آن. در واقع یافتن شواهد مبتنی بر اقتصاد تاریخی کار دشواری نیست. حالا چند نمونه انتخاب می کنم که کمتر باور کنیم که در این جاها پیدا شود. توجه کنیم به شاهنامه فردوسی، ببینید ناامنی را چگونه شرح می کند؛

که داند به جز ذات پروردگار

که فردا چه بازی کند روزگار

یکی بد کند نیک پیش آورد

جهان بنده و بخت خویش آورد

یکی جز به نیکی جهان نسپرد

همی از نژندی فرو پژمرد

این اشعار اوج بلا تکلیفی در تخصیص منابع را می رساند و بلا تکلیفی در ساختار انگیزشی. معلوم نیست چه باید بکنیم و چه پاداش بگیریم. از این جهت شاهنامه درسنامه ای فوق العاده آموزنده است که با دستگاه تحلیلی پراهمیتی همراه است. یکی از نمونه های بارز و شفاف و غنی آن را در انتهای شاهنامه در نامه رستم فرخزاد به برادرش می بینید که دزدی و ناامنی و خونریزی برای ثروت و ناامنی حقوق مالکیت را در اوج توصیف می کند. در احیاءالعلوم در احکام فقهی امام محمد غزالی می بینید که ایشان تمام معاملات را با طبقه حاکمه حرام می داند به جهت اینکه اموال مردم را به غصب گرفته اند مگر کسی که به شخصه خلاف این را ثابت کند. معاملات با قضات را حرام می داند چون فاسدتر از آنها کسی را نمی بیند و الی آخر.

سعدی در باب اول گلستان ظلم و تعدی دیوانیان را در اوج می بیند و ستم آنها و شواهد بسیار زیادی از آن را یاد می کند. در بوستان و گلستان کلمه به «یغما بردن» را چنان تصویربرداری می کند و در اشعار می نشاند که گویی یک امر عادی را شرح می کند. در غزلیات او می خوانیم، مثل این بیت؛

آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما می برد

غارتي يا رقابتي؟

ترک از خراسان آمده از پارس یغما می برد

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد

خطا بود که نبینند روی زیبا را

نگفتمت که به یغما رود دلت سعدی

چو دل به عشق دهی دلبران یغما را

تو همچنان دل شهری به غمزه ای ببری

که بندگان بنی سعد خوان یغما را

حافظ تعبیرهای غارتی را زیباتر از سعدی به کار برده. مثلاً برای تمام شدن ماه رمضان و شروع شوال می گوید؛

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد

هلال ماه به دور فلک اشارت کرد

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار

کان لولی کمانکش بر عزم غارت آمد

ز بیم غارت عشقش دل پر خون رها کردم

ولی می ریخت خون و ره بدان هنجار می آورد

جست وجوی سازه های ذهنی ناامنی و تصاویر اجتماعی آن همراه با رخدادها و وقایع نگاری آن در ایران کار مشکلی نیست، من به همین میزان بسنده می کنم، شواهد می گویند که این عرصه ناامن در عمل اقتصاد ایران را در حد عرصه اقتصاد معیشتی ناامن با نهادهای پشتیبانی کننده آن نگه داشت و آن را به سمت یک تعادل تخریبی و از طرف دیگر یک توازن دوگانه با سیاست کشاند. که در عمل حکومت ها ایلی و ناامن و موازی آن اقتصاد معیشتی بخور و نمیر و آن هم ناامن تا نوبت به پول نفت رسید و برای آن هم بدترین گزینه های مصرفی را انتخاب کردیم و عنقریب این هم تمام می شود. حاصل آن کار نکردن و از کار طفره رفتن و هزینه های سنگین برای تولید و همچنین مبادله و عدم تحقق تقسیم کار و تخصص گرایی به صورت ملی و بومی بلکه تقلیدی و عدم وجود نهادهای

غارتي يا رقابتي؟

لازم برای این امر مثلاً نبودن قانون، عدم تعریف دقیق حقوق اقتصادی مردم، عدم تعریف حقوق مالکیت، نبودن وسایل دفاع آن در مقابل دستگاه حاکمه، تعرض به حقوق دیگران، نبودن دستگاه قضایی مستقل، نبودن حقوق حتی برای جان فرمانروایان. حاصل این کار معلوم است چه می شود؛ حداقل تولید، برای خوردن و نمردن که به ما به ارث رسید با نهادهای آن.

هم اکنون بازار سیاسی هم که کلید توسعه در آن نهفته و اختیار امنیت اقتصادی هم در آن نهفته فوق العاده پرهزینه و دارای نواقص بازار است، اطلاعات در آن عرصه کم و هزینه بسیار بالا است، تصمیمات عجولانه با نتایج عکس، مثل رای مردم برای آوردن پول نفت سر سفره ها که مردم واقعاً اطلاعات کافی برای تجزیه و تحلیل این تعهد نداشتند و نمی دانستند هزینه این رای به چه میزانی است و هم نمی دانستند از آن چه حاصل می شود، به طمع کمتر کارکردن و بیشتر خوردن با حال و هوای تاریخی خود، رای به این «تعهد» دادند و در بهترین حالت هم تصور صادقانه از طرف متعهدین آن کنیم که در این حالت فوق العاده بی اطلاع از نتیجه آن و الی ماشاءالله پیامدهای نفتی قبل از این تعارف مواد غذایی را می شد سر سفره آورد ولی اکنون هزینه آن فوق العاده سنگین تر شده مثل وامی که برای مسکن اضافه کردند و نتایجی که در بازار مسکن و مصالح ساختمانی به وجود آوردند. اگر این را پای صمیمیت شان بگذاریم از بی اطلاعی و کم اطلاعی آنها نمی توانیم غافل بشویم. این یک نمونه نقص در بازار سیاسی و انعکاس آن در بازار اقتصادی است.

به گفته شما ارتباط نهاد و اقتصاد در قواعد بازی است و در اینجا بحث هزینه و فایده پیش کشیده می شود، این هزینه ها چه تاثیری بر اقتصاد ایران گذاشت؟

به گفته شما نهادها قواعد بازی هستند و انتخاب های اقتصادی را تحت تاثیر قرار می دهند و نهادها جامعه را به سمت دلالتی، کم کاری، دزدی، فساد و... و عکس آن می برند، در واقع نهادها هزینه هایی ایجاد می کنند که این هزینه ها جهت تخصیص منابع را تغییر می دهند، در اینجا بحث هزینه های تولید و مبادله پیش می آید، به نظر شما وضعیت این هزینه ها در جهت دادن به اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر ایران چگونه بوده است؟

اجازه بدهید بحث را از اینجا شروع کنیم که انسان ها نهادها را برای چه می سازند و خود در چنبره آنها گرفتار می شوند. ببینید، این اصل پذیرفته شده است که انسان ها در امنیت می توانند با همدیگر کار کنند و بهره وری را افزایش دهند و منافع آن را ببرند، انسان ها رفاه بیشتر را به رفاه کمتر ترجیح می دهند و از امنیت بیشتر لذت می برند و در مجموع، خشونت را تحمل می کنند تا جایی که برایشان امنیت به وجود بیاورد و از آن امنیت بهره مند شوند. به همین دلیل وجود پادشاهان را تحمل می کردند، حتی سفاکان آنها را. انسان ها برای کاهش عدم امنیت نهادها را می سازند و الگوهای تعامل اجتماعی را می سازند تا در وضع قابل اعتمادتری زندگی کنند. تا بتوانند در یک جو اطمینان بخش از نیروهای خود جهت هم افزایی نیرو و افزایش بهره وری بهره مند شوند. این الگوهای تعاملی با وجود امنیت موجب افزایش تولید، در نتیجه مبادله و تقسیم کار و در نهایت بسط بازارها و تجارت و بهره مند شدن سودهای محقق شده از مبادله می شود. همراه تقسیم کار و تخصص گرایی و تولید بیشتر نهادهایی تشکیل می شود که در عین حال که در مجموع هزینه های تولید را افزایش می دهند ولی در نهایت منافع تولید بیشتر از هزینه های جانبی نهادها است و این هزینه ها اجمالاً شامل هزینه جمع آوری انواع اطلاعات راجع به بازار، کالاهای، طرف قرارداد، موضوع قرارداد و مبادله، نظارت بر قرارداد و چیزهایی در این راستا هستند. اگر سرجمع این هزینه ها از منافع مبادله و تولید بیشتر باشد، مولد تولید را متوقف می کند و تلاش می کند در جایی دیگر فعالیت

غارتي يا رقابتي؟

کند، اگر هزینه کلاهبرداری کم و منافع آن زیاد باشد، ساختار نهادی افراد را به سمت کلاهبرداری سوق می دهد یا رشوه یا چیزهای دیگر.

حال در مجموع اگر هزینه های تولید که شامل مواد و منابع مورد نیاز و هزینه های تبدیل و بعد از آن هزینه های مبادله و تامین حقوق مالکیت است، زیاد باشد و بر منافع پیشی گیرد مولد تولید نخواهد کرد. اگر قرار باشد کسی چیزی را تولید کند که نداند تا یک ساعت دیگر در دست او خواهد بود یا نه، از تولید آن سر باز می زند.

در تاریخ ایران در مجموع هزینه نگهداری و دفاع از دارایی ها و هزینه های مترتب بر تولید و مبادله آنقدر زیاد و سنگین بوده است که اقتصاد از جهت توسعه ابتدایی باقی ماند. در ایران در واقع و دقیقاً آن اتفاقاتی که در عرصه اقتصاد در اروپا افتاد رخ نداد. تقسیم کار به وجود نیامد و تخصص گرایی صورت نگرفت و به تبع آن هزاران اتفاق دیگر نه در عرصه اقتصادی و نه در عرصه سیاست به وجود نیامد، اشکال حکومتی بسیار ساده بود و نهادهای دیگر هم همین طور و دولت از ارائه خدمات اولیه که وظیفه هر دولتی است و آن خدمات در واقع پایه و مبنای امنیت و به اعتباری تمدن است عاجز بود. ارائه امنیت که به قول اقتصاددان ها صرفه در مقیاس دارد و همچنین ارائه قواعد بازی اولیه همکاری - رقابت که بنیانی ترین خدمات مورد نیاز جامعه است را دولت های تاریخی ایران به طور نسبی ارائه ندادند و در نتیجه منفعی هم که به صورت عادی و طبیعی از این گونه خدمات به دست می آمد، به دست نیامد. و در نتیجه عرصه اقتصادی ایران همان گونه ابتدایی باقی ماند.

زندگی ایلی که معمولاً جزء مراحل اولیه تمدن بشر است و جوامع آن را به نفع کشاورزی کنار می گذارند و خشونت و ناامنی در آن بیداد می کند به صورت مسلط در جامعه ایران باقی ماند و در کنار آن زندگی ابتدایی کشاورزی در روستاها و شهرها با کمی باغداری و حاصل آن هم خرد شدن زیر چرخ و پر کشورهای صنعتی بود، زمانی که با آنها برخورد کردیم.

از طرف دیگر طبقه حاکمه ایران همراه با عدم توانایی قواعد بازی همکاری - رقابت برای فعالیت های مردم، حقوق مالکیت را در عمل به گونه ای تعریف و اجرا می کرد که منافع طبقه حاکمه را بیشتر کند و آن چسب صندوق رانتهی پیش گفته را افزایش دهد و از این راه نیز هزینه های پیش گفته را برای مردم افزایش می داد، دولت در صورتی که حقوق مالکیت را کارآمد و هزینه را برای مردم تعریف کند و به صورت طرف سوم قرارداد و به صورت بی طرف از حقوق تعریف شده دفاع کند، حقوق مالکیت را کم هزینه و کارآمد نگه می دارد ولی اگر قرار باشد افراد برای حفظ حقوق و دارایی خود سالیان دراز پشت در ادارات ایران بدون و چیزی حاصل نشود ترجیح می دهند تولید نکنند یا کم تولید کنند و این در حالی است که خود دولت دست در جیب مردم نکند و تنها به صورت طرف سوم قرارداد باقی بماند. به عنوان مثال با چند سال دوییدن کسی نتواند پول یک چک را نقد کند و جاعل به ریش او بخندد، ترجیح می دهد که فعالیت خود را نگستراند، اگر در وضعیتی قرار بگیریم که خود دولت دست اندازی به اموال مردم بکند که آن مصیبت مضاعف خواهد بود، دولتمردها از حقوق ممتاز در ارتباطات خود بهره مند شوند به صورت مختلف و به هزینه منابع و مقامات عمومی که دارند به بهینه کردن موقعیت شخصی خود بپردازند و رانت طبقه حاکمه را افزایش دهند آن وقت مردم ساختار انگیزشی شان به سمت دلالی، رشوه، فساد، دزدی و انواع و اقسام این گونه کارها گرایش پیدا می کند.

غارتي يا رقابتي؟

البته این مطلبی بوده که به خوبی بر گذشتگان ما مشهود بوده، که اگر طبقه حاکمه به افزایش رانت خود اقدام کند از اقتصاد بنیه ای باقی نخواهد ماند.

بحث مهمی که در اینجا مطرح شد، این بود که نهادها هستند که قواعد بازی و الگوی تعاملی اقتصاد را تعیین و دستورات را صادر می کنند، می خواستم بپرسم در ایران چه اتفاقی برای ما در این زمینه افتاد و قاعده بازی ایرانی ها چگونه شکل گرفت؟

در این سوال، دو سوال قابل تفکیک است. اول اینکه نهادها چگونه بوده اند. پاسخ این سوال تاکنون به صورت متناوب بیان شده است و خلاصه آن این بود که دولت ها که تعریف کننده حقوق مالکیت و اجراکننده و نظارت کننده باید باشند و به صورت طرف سوم قرارداد حقوق مردم را تضمین و با هزینه کم آن را تامین کنند تا به حال نتوانسته اند این خدمت را ارائه کنند. هر چند به مرور که در تاریخ جلو می آییم با وضعیت بهتری روبه رو می شویم، مثلاً روزی دادگاه ها به این صورت نبودند ولی اکنون دادگاه داریم، روزی قانون اساسی نداشتیم اکنون داریم، روزی اجرا نداشتیم، امروز با هزینه زیاد ممکن است چیزی از اجرای قوانین حاصل شود.

روزی ارائه خدمات امنیتی بسیار کم داشتیم ولی امروز کمکی داریم و دولتمردان هم با توجه به اینکه ارائه خدمات پایه ای تمدن در کشورهای توسعه یافته وضعیت به نسبت مناسبی دارد، با کپی کردن سعی می کنند این خدمات را عرضه کنند ولی در مجموع نهادها به همان تعریفی که گفتم غارتی هستند. ولی به سمت تلطیف یافتن پیش می روند و امروز به ظاهر خشونت آن کم می شود و همین امر مردم را از تولید و مبادله و تقسیم کار و تخصص گرایی و تخصیص بهینه به سمت کم کاری و دلالی، فساد و عدم بهره وری، دزدی، ارتشا و... پیش برد و همین امر مردم را از حمایت جدی دولت ها بازمی داشت و اغتشاش می کردند. در چهل سال اول حکومت ناصرالدین شاه ۱۶۹ شورش در ایران به وقوع پیوست، هر سال چهار شورش در اطراف و اکناف ایران. این مربوط به فضای نهادی است که سر تیغ اقتصاد غارتی را تیز می کند.

اکنون به اختصار تمام چند نمونه تاریخی پیش از آن را که قبلاً گفتم، می آورم و توجهی که گذشتگان ما هم به این پرهزینه بودن حقوق مالکیت و دفاع از آن و جهت دهی اقتصاد به سمت اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر می کردند. البته این بحث جای بسط بسیار زیاد دارد که در اینجا ایجاب نمی کند.

این مطلب از قول ناصرالدین شاه در کتاب موانع توسعه سرمایه داری در ایران از آقای احمد اشرف آمده است؛

«... اطمینان عامه حاصل نمی شود مگر به امنیت. امنیت فرع قانون است و قانون لازمه اش اجرا... چون چنین شود قلوب عامه از هر جهت اطمینان حاصل خواهد کرد و در آن وقت طبیعت مخلوق و طبیعت آب و خاک، آنچه در خود مکنون و مخفی دارد روز به روز در معرض ظهور و بروز خواهند رسانید، آب ها جاری می شوند و زمین ها آباد. صناعات ترقی می کند و معادن استخراج می شود و پول های مردم از زیر خاک بیرون می آید... معادن ایران کم نیست ولی اهل محل، آنها را کور کرده اند که اسباب زحمت آنها نشود، همان طور که مال رعیت تاراج می شود، همین طور مال دیوان به هدر می رود. حد و اندازه هیچ در کار نیست، باید مردم بدانند که اگر آبی جاری کنند... یا اختراعی بکنند منافع آن حق اوست، حالی کسی داخل کاری نمی شود و خرجی که نفع عامه در آن باشد، نمی کند...»

غارتي يا رقابتي؟

بينيد، ما امروز وضع مشابه مصداق سخنان ناصرالدين شاه را نداريم، به همان شكل نداريم ولي وارث آن نهادها و باورهاي جمعي و حقوق مالکيت پرهزينه اي که شاه شرح داد به صورتي هستيم که بيان آنها هم تاحدودي مشکل آفرين است. البته همان طور که عرض کردم تلطيف يافته است ولي هنوز تامين و دفاع از حقوق مالکيت فوق العاده پرهزينه است نسبت به نهادهاي تاميني و پشتيباني کننده و دفاع کننده کشورهاي در مسير توسعه و توسعه يافته. در هيچ کشور توسعه يافته اي شما با اين تصميمات عجولانه غير کارشناسي روبه رو نيسديد، شما به پيامدهاي اين تصميمات غير کارشناسانه در مورد سهام عدالت نگاه کنيد و الي ماشاءالله مساله ديگر.

البته اين نکته را عرض کنم که سخن ناصرالدين شاه فوق العاده سخن سنجيده اي است، اين همان مطلبي است که داگلاس سي. نورث آن را در نهادگرايي به خوبي بسط داد و جايزه نوبل برد. به بيان ديگر و تقريباً با همان محتوا سخن غازان خان است در تاريخ مبارک غازاني، توجه کنيد؛ «من جانب رعيت تازيک (ايراني) نمي دارم، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم، بر اين کار از من قادرتر کسي نيست، به اتفاق بغارتيم، ليکن اگر منبعد، تغار و آش توقع داريد و التماس نماييد با شما خطاب عنيف (درشت و سخت) کنم و بايد که شما اندیشه کنيد که چون بر رعايا زيادتي ظلم کنيد و گاو و تخم ايشان و غله ها را بخورانيد منبعد چه خواهيد کرد؟» اين همان تعريف و اجرائي حقوق مالکيت به ضرر رعيت است و آن چيزي است از نوع تلطيف نيافته آن که رانت طبقه حاکمه را افزايش مي دهد به ضرر مردم. البته امروز اشکال آن تغيير کرده است.

به نمونه ديگري از شاهنامه فردوسي توجه کنيد؛

سرتخت شاهان بيچد سه کار

نخستين ز بيدادگر شهريار

دگر آن که بي مایه را برکشد

ز مرد هنرمند برتر کشد

سه ديگر که با گنج خويشي کند

به دينار کوشد که بشي کند

بيت دوم حاکی است که مديريت افراد رانتي، زبون و ناتوان، مديريت نظام سياسي را به خطر مي اندازد. و بيت سوم دقيقاً هم مفهوم است با سخن غازان خان و با شرح و بسط و تفسير سخن ناصرالدين شاه. متأسفانه اين مسائل به صورت تاريخي نظام اقتصادي را رنج مي داده البته فردوسي همچون نوبل برده هاي نهادگراي امروزي مشکل را در نقص بازار سياسي و پيامدهاي آن مي داند و مي گويد کليد فهم نواقص بازار اقتصادي را بايد در نواقص بازار سياسي بينيد. به اين ابیات توجه کنيم؛

غارتي يا رقابتي؟

سر ناسزايان برافراشتن

وز ايشان اميد بهي داشتن

سررشته خويش گم کردن است

به جيب اندرون مار پروردن است

و البته شاهنامه از اين گونه بررسی های دقيق و نتیجه گیری های تحلیلی بسیار دارد که اميد است اهل فن به آن بپردازند.

و بعد از اينها به اين نمونه ها از گلستان سعدي توجه کنید. سعدي قوی ترين منتقد سياسي در رشته خود است. توجه کنید. متاسفانه در اینجا امکان شرح کامل و دقيق مطلب نيست، اما اشاره ساده ولی فوق العاده پرمحتوا به چگونگی تعريف حقوق مالکيت و تضييع آن توسط دولت و نتايج آن برای دولت و حکومت دارد؛

يکي از ملوک عجم حکايت کنند که دست تطاول غکنايه از دست کردن حکومت در جيب مردم که امروز مصاديق آن عوض شده استف به مال رعيت دراز کرده بود و جور و اذيت آغاز کرده تا به جايی که خلق از مکايد ظلمش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند. چون رعيت کم شد ارتفاع (درآمد) ولايت نقصان پذيرفت و خزينه تهی ماند و دشمنان زور آوردند... باری در مجلس او کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر ملک را پرسيد، هيچ توان دانست فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه مملکت بر وی مقرر شد؟ چنان که شنيدی خلقي بر او به تعصب گرد آمدند و تقويت کردند و پادشاهی يافت، پس گفت؛ ای ملک، چون گرد آمدن خلقي موجب پادشاهی است تو مر خلق را پريشان برای چه می کنی مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

باز به اين نکته از سعدي توجه کنید که به صورتی تذکر می داد که اين مسائل اتفاق می افتد و اين به زبان کشورداری است؛

آورده اند که انوشیروان عادل در شکارگاهی صيدی کباب کرده بود و نمک نبود، غلامی را به روستا فرستاد تا نمک حاصل کند. گفت زينهار تا نمک به قيمت بستانی تا رسمی نگردد و ديه خراب نشود. گفتند اين قدر چه خلل کند؟ گفت؛ بنياد ظلم در جهان اول اندک بوده است و به مزيد هرکس بدین درجه رسیده است.

اگر ز باغ رعيت ملک خورد سيبی

برآورند غلامان او درخت از بيخ

به پنج بيضه که سلطان ستم روا دارد

زنند لشگريانش هزار مرغ به سيخ

اينها شعر نيستند، بلکه کنه مناسبات اجتماعی - اقتصادی - سياسي ايران است که با ظريف ترين صورت ممکن توسط یک ناقد برای اصلاح حکومت بيان شده و اين یکی از مباحث مهم حقوق مالکيت و کارا و ناکارا بودن آن است و آن اينکه طبقه حاکمه اگر به دنبال تضعيف منافع مردم و تقويت خود از طريق منابع عمومی حرکت کند، آنگاه

غارتي يا رقابتي؟

«لشگر» کارمندان دولت که کم هم نیستند به دلیل داشتن «تابع مطلوبیت» متفاوت از دولت شروع می کنند به «به سیخ کشیدن اسراف آمیز منابع درآمدی مردم». کافی است که سلطان نمک مجانی مطالبه کند.

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زندد لشگریانش «هزار مرغ» به سیخ

آن وقت سپاهیان و کارمند هم با تامین هدف عمومی و گروهی و هم تامین منافع فردی وارد می شوند و نتیجه کارزار اقتصادی مشخص است. اجازه بدهید این قسمت را از خاطرات سردار اسعد بختیاری بیان کنم که اواخر مشروطه و اوایل پهلوی را می پوشاند.

ایشان در خاطرات خود می نویسد؛ من نمی فهمیدم که چرا ایرانی ها کار نمی کنند غبه زبان امروزی تنبل و پرمدها و کم بهره ور هستند تا اینکه پیرمردی راز آن را به من گفت. به اکلات بختیاری رفته بودم در آنجا دیدم آب هست، زمین هست، نیروی کار هم هست ولی کسی کاری نمی کند و زندگی هم به سختی می گذرد. گفتم چرا از این منابع استفاده نمی شود مگر تکرار سخن سعدی، ناصرالدین شاه، غازان خان و... ف گفت این گونه راحت تریم، چون اگر شروع به آبادانی کنیم، اول سروکله مباشر و پیشکار شما پیدا می شود و دوم سروکله «عمله» دولت و دردمسرها شروع می شود، همین جور راحت تریم. خلاصه کلام اینکه تا دولت به نفع رانت طبقه حاکمه و به ضرر مردم وارد می شود، چه آگاهانه یا غیرآگاهانه، نتیجه همین بهره وری فوق العاده پایین، تخریب منابع، هدر دادن منابع و عدم ابداع و نوآوری در نهادهای کم هزینه و افزوده شدن مشکل بر مشکل می شود.

بحث مهمی که در اینجا مطرح شد این بود که ممکن است نهادها دستورات متفاوتی در جهت تخصیص منابع بدهند، حال می خواستم بپرسم در ایران چه اتفاقی افتاد و قاعده بازی ایرانی ها چگونه شکل گرفت؟

این پاسخ بلندی دارد که پاره ای از آن بحث ها را به اجمال و به صورت متفرق آوردم، در اینجا از زاویه دیگر به آن می پردازم. آنچه در ایران شکل گرفت یک اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر بود و بستر مناسبی هم برای تقسیم کار و تخصص گرایی و حرکت به سوی تمدن صنعتی نبود و این مقداری هم که بود فوق العاده ناامن بود. زندگی مسلط ایرانی ها ایلی و حکومت ها ایلی ها بوده اند. در ایلات هم تخصص، زمینه تخصص گرایی و تقسیم کار وجود نداشته است. زندگی فوق العاده ابتدایی و مالکیت هم مشاع بوده و اصل در مالکیت مشاع، سواری مجانی یعنی به هزینه دیگران سود بردن بوده و در جایی هم که سواری مجانی اصل باشد، هیچ ابداع و نوآوری صورت نمی گرفته و نه به ذخیره دانش احتیاج بوده و نه به نهادهای پیچیده و سازمان های متعدد. سازمان های پیچیده و قانون و مقررات و نهادهای پیچیده و تسهیل کننده روابط همه برآمده از تقسیم کار و تخصص گرایی و قدرت چانه زنی اصحاب منافع است که در ایل وجود نداشته. ایل دنبال گوسفند و گوسفند دنبال علف، اینجا نشد، بالاتر، این همه تنوع زندگی ایلی است. شما با نهادهایی همچون بازار، تقسیم کار، تخصص گرایی، ابداع و نوآوری و بهبود نهادها و کم کردن هزینه ها و تامین حقوق مالکیت خصوصی روبه رو نیستند. اینها مبانی تمدن هستند که در ایل نیست.

البته گهگاهی که در همین بسترها امنیت برقرار می شده، اقتصاد رو به بالیدن می گذاشته است. زندگی ایلی برای ما ساختارهای نهادی ناامن را به جا گذاشته است. خشونت در اوج و عوامل جلوگیری کننده آن به تایید کلیه ادبیات تاریخ سیاسی که برای ما به جا مانده، دعا و نصیحت است والسلام. برای نمونه می توانید تمامی ادبیات سیاسی

غارتي يا رقابتي؟

گذشته را نگاه کنید شاید هم ادبیات گذشته سیاسی ایران از طرف تظلم خواهی مردم را سعدی در این چند بیت خلاصه کرده باشد.

نماند ستمکار بد روزگار
بماند بر او لعنت پایدار
خواهی که خدای بر تو بخشد
با خلق خدای کن نکویی
ناسزایی را که بینی بخت یار
عاقلان تسلیم کردند اختیار
چون نداری ناخن درنده تیز
با ددان به که کم گیری ستیز
هر که با پولاد بازو پنجه کرد
ساعد مسکین خود را رنجه کرد
باش تا دستش ببندد روزگار
پس بکام دشمنان مغزش در آر

می توانید به مکاتیب امام محمد غزالی مراجعه کنید. چیزی که به تصویر کشیده فضای فوق العاده و ابزار دفاعی مردم «دعای سحرگاهی». یعنی غیر از نصیحت و دعا و نفرین، نهادی که از حقوق مردم دفاع کند نبود و مهیا نشد تا مشروطه که نوع وارداتی آن سر هم شد. ناصرالدین شاه معترف بود که مردم کار نمی کنند، علت آن بی قانونی بود و اگر هم جایی پیدا شود اجرا نمی شود. در ۴۰ سال پادشاهی ناصرالدین شاه ۱۶۹ شورش در ایران شکل گرفت یعنی هر سال چهار شورش. عمده این شورش ها به وسیله ایلات، یکی از منابع ناامنی در ایران، بودند.

یعنی در ایران هیچ منطقه خاصی که امنیت در آن وجود داشته باشد، نبوده است؟ منظور این است که در بعضی مناطق ما منابع آب و غذایی خوبی داشته ایم و لذا زندگی ایلی در آن معنی نداشته و متعاقب آن نهادهایی مانند بازار و تقسیم کار هم ایجاد شده است. لذا سوال این است که در این مناطق چرا وضعیت ایران بهبود نیافته است؟

الگوی مسلط همان است که گفتم، ایلات هم حاکم بودند و با خود این ناامنی را به همه جا می بردند. الگوی اصلی اقتصاد ایران هم رقابتی نبوده و تقسیم کار هم در شهرها فوق العاده ابتدایی بوده و آنچه مبنای توسعه است یعنی تامین حق مالکیت کم هزینه هنوز هم وجود ندارد چه رسد به گذشته و عامل اصلی انقلابات اقتصادی حقوق مالکیت و ابداع نهادهای کم هزینه برای مبادله است و مبادله کم هزینه که هنوز هم نداریم. باید حقوق مالکیت خصوصی به حدی برسد که ساختار انگیزشی را به سمت بهره وری بیشتر از کلیه منابع مولد سوق بدهد و همچنین در مرحله بعد منحنی ابداع و نوآوری و ذخیره دانش را پرکوش کند که اینها هم در ایران اتفاق نیفتاد.

سوال دیگر این است که کشورهایی هم در جهان وجود داشته اند که آنها هم از غارت ضربه دیده اند و تقریباً در دوره ای از تاریخ همه کشورهای جهان غارتی بوده اند. این در مورد کشورهای توسعه یافته امروز هم صدق می کند، چه شد که ایران تغییر نکرد و آنها تغییر کردند؟

غارتي يا رقابتي؟

از لحاظ نظری امکان ندارد جایی نامنی زیاد باشد و هزینه تامین حقوق مالکیت از منافع آن بیشتر شود و باز هم توسعه صورت بگیرد. اما از لحاظ تجربی، تداوم نامنی هیچ گاه در کشورهای توسعه نیافته امروزی در گذشته به این میزان نبوده است. راه دور نرویم، در زمان سلجوقیان که چوپان ها بر ایران حکومت می کردند، اروپا پر از شهرهای مستقل شورای شهر و دستگاه قضایی مستقل، شورای اصناف و امثال اینها بوده، هر چند تفاوت زیاد با امروز داشته است. مثل اینکه در روم «سنا» وجود داشته و قانون وضع می کردند. ریشه حقوق مدنی بیشتر کشورهای اروپایی حقوق روم است که در سنای روم به تصویب رسیده. پارلمان انگلیس هزار سال بیشتر سابقه دارد، این چه ربطی به سابقه ما در خاورمیانه و آسیای میانه دارد؟ و اصلاً الگوهای زندگی و نامنی های اروپا شباهتی به ما ندارد و ریشه مشترک هم ندارد.

در اینجا بحث پیوستگی نهادی و تسری آنها مطرح می شود. آیا نهادهای غارتی در ایران دچار تغییر نشده اند؟

همیشه تغییرات در نهادها به وجود می آیند، تغییر زمانی کم است و در داخل همان ساختار نهادی، افراد و قدرت ها جابه جا می شوند و زمانی که صفویه روی کار آمدند، نهادهای جدیدی در ساختار حکومتی پیدا نشد، به دلیل پررنگ شدن نقش مذهب که مصرف شدید سیاسی داشت، موقعیت روحانیون تغییر کرد و چیزهای شبیه به این. ولی آن ساختار اصلی ایلی همچنان به قوه خود باقی ماند که کارکرد هم داشت. بعد از صفویه هم این وضع ادامه یافت. تغییر زمانی آغاز می شود که شما با تاسیس نهادهای جدید، سازمان های جدید، تکنولوژی جدید، بدعت و نوآوری در نهادهای قدیمی، کارکردهای جدید، تقسیم کار جدید، تخصص گرایی جدید، اقشار جدید، قدرت چانه زنی جدید این نیروها در بازار و اینگونه موارد روبه رو شوید. این تغییرات را در دولايه شما دارید. یکی از آنها مشهودتر است که در نهادهای رسمی خود را نشان می دهد (که مجموعه قوانین را دربرمی گیرد). یک قسمت هم در کلیه الگوهای تعاملی و باورها که کمتر دیدنی هستند و مثلاً مقررات یک سازمان دولتی به خوبی مشخص است ولی ارتباطات غیررسمی، لابی ها، زد و بندها، چوب لای چرخ گذاشتن ها، مفاسد اداری، کم کاری، پوست خریزه زیر پای هم گذاشتن ها، طراحی های پشت صحنه و اینگونه موارد که جزء نهادهای غیررسمی هستند، کمتر دیده می شود.

یک قرارداد خارجی ممکن است تمامی ضوابطش رعایت شده باشد، ولی مصالح مملکت لحاظ شده یا نه، کجا دیده می شود؟ ارتباطات پشت پرده و حق و حساب های آن چگونه دیده می شود؟ تقلبات انتخاباتی و زد و بندهای درونی آن چه؟ اینها هیچ کدام دیده نمی شود که چگونه سر مردم شیره مالیده می شود ولی در ظاهر تمام ضوابط انتخاباتی رعایت می شود، سن افراد، سابقه افراد، تعداد رای و الی ماشاءالله مسائل دیگر.

با این توضیح حالا می توان گفت که نهادهای ظاهری تغییرات زیادی کرده اند، از سازمان ها و نهادهای حکومتی گرفته تا اقتصادی و اجتماعی. ولی نهادهای غیررسمی چطور؟ چون آنچه در تاسیسات نهادی جدید و سازمان ها فوق العاده در رابطه با توسعه مهم هست این است که هزینه تبدیل و تولید و مبادله را کاهش بدهند و حقوق مالکیت را کارتر کنند و دیگر اینکه بعد از تاسیس این سازمان ها و نهادها، اجتماع از آنها پشتیبانی کند. اگر قرار باشد در دادگستری جدید قدرتمندان بتوانند قوانینی را به نفع خود و با نفوذ خود اجرا کنند و ضعفا همچنان برای حقوق خود دست و پا بزنند، سازمان های جدید چه کمکی در ماهیت تامین حقوق مالکیت می کنند و چه نفعی برای توسعه اقتصادی از آن متصور است؟

غارتي يا رقابتي؟

در حال حاضر در بسياري از موارد شاهد تغيير هستيم، که البته در گذشته تغييرات اينچنينی نبوده است. در چند دهه اخير تقريباً تغيير نهادی همگانی شده، از ساختار نهادی خانواده گرفته تا موسسات حکومتی و چیزهای ديگر. در تغيير آنچه مهم است «مسیر تغيير» است. آیا اقتصاد با همه تغييری که کرده در ساختارهای اصلی و اساسی و نقطه های کلیدی نیز تغيير به وجود آمده است. در گذشته بی پول نفت کمتر سرمایه گذاری می شد، امروز بیشتر می شود، ولی آیا در گذشته و امروز جهت تخصيص سرمايه و بهره وری و... در جهت منافع ملی حرکت می کند؟ در جهت حقوق مالکیت کارا حرکت می کند؟ در جهت تخصيص بهينه و رقابتي شدن و غيررانتی شدن حرکت می کند؟ اينها نکات مهم تغيير است که به نظر من در اين زمينه ها است که تغييرات خیلی کم و در بعضی زمينه ها منفی نیز شده است. آیا به سمت رقابتي شدن حرکت می کنيم يا جهت رانتی تقويت بیشتر شده است.

این طور نيست که نهادی وجود داشته باشد و روی آن برچسب «غارتي» زده باشند، وقتی شما در قواعد بازی اعمال خشونت را وارد کنید هرچه آن را تشديد کنید، درآمد های کلان غارتي تر و هرچه تلطيف کنید رانتی تر می شود. يعنی شما برای افزايش رانت روابط سياسی را لحاظ می کنید و در غير اين صورت به بازی راه نداريد. هرچقدر اين امر شديدتر شود، شما به سر طيف غارتي نزديک می شويد و هرچه تلطيف يافته تر باشد به سر طيف رانت نزديک به رقابت. اين بستگی به قواعد بازی دارد که رانت ناشی از رقابت باشد يا رانت ناشی از روابط سياسی و ارتباط با سازمان های اعمال کننده و دارنده خشونت نسبی. حکومت های گذشته به شيوه غارت نزديک بود و حکومت های امروزی با سرپوش های متفاوت و به صورت تلطيف يافته اين کارها را انجام می دهند.

منظور شما از نهادهای غارتي نهادهایی است که وظیفه اصلی آنها به هم زدن قاعده بازی بود؟

بينيد، قواعد بازی اقتصادی می تواند رقابتي يا غارتي باشد، در قواعد بازی رقابتي رانت ناشی از رقابت در بازار سياسی و اقتصادی است، در غارتي رانت ناشی از ايجاد دسترسی به رانت، به اکثریت مردم و دسترسی باز طبقه حاکمه به منابع و منابع درآمدی است. و اينگونه قواعد همه جا و همه گونه می تواند طراحی و اجرا شود.

عنی به هر صورت ممکن، قواعد غارتي عامل بی ثبات کننده هستند.

دقت بفرماييد، قواعد بازی غارتي، عنصر بی ثبات کننده حقوق مالکیت و دارایی افرادی است که قدرت چانه زنی در بازار سياسی ندارند و اينها هم قشر وسیعی هستند، در نتیجه وقتی حقوقشان تضعيف می شود، تاثیر بر روی بهره وری خودشان و منابع در اختيارشان می گذارد و افرادی که قدرت چانه زنی دارند، منافع خود را در ارتباط با اعمال خشونت و تضييع حقوق ديگران می بينند، به همين دليل يا مانع ايجاد قانون می شوند يا در اجرای آن دست می برند، کافی است در اجرای قوانين انتخابات به هر شکل و ظاهر و باطنی دست برده شود و تعدادی از افراد محروم شوند و آنها که توفيق يافته اند دست به کار رانت های ناشی از اقتدار و ارتباط سياسی بزنند، همين در بسياری از انتخاب های اقتصادی و سياسی افراد تأثير منفی می گذارد و ساختار انگيزشی را تغيير می دهد و مالکیت را غيرکارا می کند و بسياری از کارهای ديگر که حاصل می شود.

شما همه می دانيد که دستگاه قضایی رضایت مردم را تامین نمی کند. در بسياری موارد به دليل پرهزينه بودن زایدالوصف از پیگیری حقوق خود منصرف می شوند. امروز شما نمی توانید به راحتی و هزينه کم از مالکیت خود دفاع کنید. شما اگر چک از دست کسی داشته باشيد با خداست که بتوانيد آن را وصول کنید آنقدر تعداد جرائم و

غارتي يا رقابتي؟

پرونده ها زياد شده كه رئيس قوه قضائيه مي فرمايند بايد از قانون جرم زدائي كنيم دادگستري گنجايش اين حجم پرونده و اين همه بازدارستي را ندارد، مثلاً اگر كسي چك را نپرداخت نپرداخته، مي خواستي نگیری و الی ماشاءالله از اين مسائل. حال اينها به سر دارايي هاي مردم و سر نيروي فكري و قدرت ابداع و ابتكار مردم و... چه مي آورد خدا مي داند. به قول ناصرالدین شاه هم مال مردم هدر مي رود و هم مال ديوان و هم مردم سرمايه خود را زير زمين دفن مي كنند، معدن را كور مي كنند و از منابع بهره وري حاصل نمي شود. مي ماند دولت و رانت هاي نفتي.

شما گفتيد كه وضعيت به گونه اي شد كه پس از مدتي حكومت ها قاعده بازی را به نفع طبقه مسلط تغيير مي دادند. سوال من اين است كه چنين نهادي را مي توان مورد بررسي قرار داد يا اينكه صرفاً يك بحث انتزاعي است؟

كي گفتم پس از مدتي، اجازه بدهيد خيلي کوتاه از اينجا شروع كنم، سه مرحله بر تاريخ اقتصادي بشر گذشته است، ويژگي اين سه دوره در ساختار متفاوت حقوق مالكي و تبعات آن است. هر چقدر جوامع بيشتتر خشونت و اعمال زور را كنترل كنند به سمت نظم و قانون بيشتتر مي روند و حاصل آن هم همزيستي رقابتي افراد و افزايش بهره وري از همه جهت است. در انقلاب اقتصادي اول بعضي از جوامع توانستند حقوق مالكي مردمی را بسط دهند، حاصل آن افزايش بهره وري منابع و نيروي انساني شد.

در انقلاب اقتصادي دوم اين حقوق مالكيت كارا تر شد و به عرصه حقوق مالكيت تسري پيدا كرد. امنيت دارايي ها به شدت برقرار شد و قدرت ابداع و نوآوري و سپس ذخيره دانش فوران كرد. خب ايران هنوز در عرصه انقلاب اول دست و پا مي زند و آن را به جايي نرسانده و هزينه هاي مبادله را به نفع حقوق مالكيت كارا تغيير نداده است. اينكه شما قانون نداشته ايد، انتزاعي است؟ اينكه قوانين اساسي براي حكومت كردن و رابطه مردم و حاكم نداشته ايد، انتزاعي است؟ اينكه هر كس صبح زود از خواب بلند مي شد شاه بود و هر كاري مي خواست مي كرد انتزاعي است؟ اينكه نادرشاه مثلاً در كازرون زن و بچه مردم را گرو پول ماليات مجدد برداشت و فروخت انتزاعي است؟ اينكه زن و بچه مردم را در هويژه ميان سربازان خود تقسيم كرد انتزاعي است؟ يكي از علل سامان نگرستن اينها منافع قوي دستان است يا زبردستان يا كساني كه قدرت چانه زني دارند.

اينكه رضاشاه لخت و عور آمد و با چهل و چهار هزار سند مالكيت رفت انتزاعي است؟ مگر تمه آنها را كه در بنياد پهلوي بود، به مردم پس دادند، هر وقت دولت به صورت بي طرف از قراردادها دفاع كرد و خود وارد رانت خوارى نشد و هزينه تامين حقوق مالكي را كاست و قراردادها را به سمت خود اجراشونده سوق داد آن وقت دولتي مي شود كه رانت را در همكاري - رقابت مي جويد و نه محروم كردن اقشار زيادي از دسترسي به منابع عمومي. از طرف ديگر براي جامعه اي كه حقوق مالكي در آن با هزينه كم قابل تامين است و امنيت سرمايه ها اعم از انساني و غيره برقرار است مي توان شاخص سازي كرد به راحتی و براي اندازه گيري اصلاً چيز انتزاعي باقي نمي ماند، نه در تاريخ گذشته و نه امروز در نتيجه طبقه حاكمه دولت ها نه پس از چندي بلکه از ساعت اول حقوق را به نفع طبقه حاكمه تعريف مي كنند با اين تفاوت كه در كشورهاي غيرغارتی نهادها و سازمان هاي زيادي هستند كه اين اجازه را به هيأت حاكمه نمي دهند يا صحيح تر آنكه هيأت حاكمه از گروه هاي قوي ذي نفع با قدرت چانه زني تقريباً برابر تشكيل شده و به يك گروه خاص اجازه نمي دهند قدرت و حقوق را به نفع خودش تعريف كنند. مثال مي زنم. در انگليس، در فرانسه، در امريكاي شمالي، گروه هاي صنايع مختلف با لابي هاي خود قدرت دارند. صنايع سنگين، صنايع غذايي، صنايع ارتباطاتي، دانشگاهي، صنايع نظامي، كشاورزي، ميوه و باغداری و... جمع اين نيروها در مجلس

غارتي يا رقابتي؟

حضور دارند و حقوق را تعريف می کنند و اجازه نمی دهند گروهی انحصاری عمل کنند با قدرت چانه زنی خرد کننده ديگران.

در ايران گذشته ایلات قدرت کوبنده داشتند و قدرت چانه زنی بی رقیب در نتیجه تعريف حقوق مالکیت را به صلاحديد خود تعريف می کنند و شما می توانید مصادیق آن را بیابید. در ضمن شما اجازه بدهید ما بحث تاریخی بکنیم والا مقداری از آن را خودتان تفسیر کنید. فردوسی زمانی که زبان نقادی را در شاهنامه گشود به صورت زیرکانه ای گفت از آن هر چه اندر خورد با خرد مگر برده رمز معنی برد. یعنی هر آنچه از این شاهنامه با فکر و عقل جور درنیامد باید راز و رمز آن را پیدا کنید چون اوضاع و احوال اجازه بسط بیشتر را نمی دهد. واقع این است که من بیشتر کار تاریخی کرده ام، مسائل امروز را باید از اهل فن آن پرسید. من در آن صاحب نظر نیستم.

اگر آدم ها مجبورند برای تامین معاش خود کار کنند از تولید تا دلالی و نهادهای غارتي هزینه آنها را افزایش بدهد چه می کنند؟

نهادهای غارتي در گذشته هزینه های مبادله و تبدیل و تولید را بیش از پیش افزایش می دادند و دولت نمی توانست خدمات پایه ارائه دهد و مردم هم به حداقل تلاش و اقتصاد بخور و نمیر بسنده می کردند و تلاش هم می کردند که سرمایه های خود را در معرض دید قرار ندهند. شما هم اکنون که به کاشان بروید خانه هایی که در داخل در اوج هنر و زیبایی و نشان منزلت اقتصادی صاحب آن بود و فوق العاده کاخ گونه مثل خانه بروجردی ها از خارج که نگاه می کنید شبیه یک خانه معمولی است. این کار را برای اینکه از چشم مردم دور نگه دارند می کردند. الان توی بازار تهران بروی و کسی را پیدا کنی که به میلیارد تومان می گوید یک تومان، امکان ندارد که احوال او را بررسی ناله نکند و گرفتار خود را نشان ندهد و پنهانی از سرمایه خود صحبت نکند. از قدیم می گفتند استر ذهبک و ذهابک و مذهبک، یعنی سرمایه و رفت و آمد و اعتقادات خود را پنهان کن، چرا؟ به خاطر ناامنی. هر کس در ایران تا این تاریخ سرمایه خود را به زمین پیچ کرده باشد پشیمان شده است. مال لاجوردی ها و خیامی ها و امثال اینها چه شد؟

ولی افرادی مثل هژبر یزدانی برداشتند رفتند خارج. این درسی می شود برای بقیه به قول فردوسی؛

به جویی که یک بار بگذشت آب

نسازد خردمند از آن جای خواب

هر چه ناامن تر باشد سرمایه بیشتر از آنجا می گریزد. حالا شما بروید دنبال سرمایه گذاری خارجی که نمی آیند و اگر هم بیایند جایی می آیند و ترکمانچایی حساب می کنند که امکان ضرر را به صفر برسانند، مثل نفت و گاز. شما چندین بار به بحث حقوق مالکیت اشاره کردید. اگر اجازه بدهید اهمیت این مساله را روشن کرده و در مورد آن صحبت کنیم. فهم حقوق مالکیت و فهم طیف آن از کارآمد تا ناکارآمد، فهم کلید گذار از توسعه نیافتگی به توسعه یافتگی است و اگر این مساله در تاریخ بشر پیگیری شود خواهید دید که تمام کشورهای توسعه یافته کشورهایی هستند که توانستند حقوق مالکیت را کارا و در اجرا و نظارت کم هزینه تعريف کنند، اصلاً انقلابات اقتصادی در جهان با تغییر در نهاد حقوق مالکیت به وجود آمد. و همچنین تقسیم کار و تخصص گرایی می گوید بدعت و نوآوری و خلاقیت در ایجاد نهادهایی که از هزینه های مبادله و تبدیل و تولید می کاهند، کلید فهم راز پیشرفت

غارتي يا رقابتي؟

بشر است. یعنی این عمیق ترین لایه ای است که در حفاری های علمی در عرصه علوم انسانی و اقتصاد بشر به آن رسیده است.

حقوق مالکیت یعنی اختیارات عرفی و قانونی که شما بر دارایی خود دارید. جوهر این حقوق حق انحصار است. هر چه این انحصار با هزینه کمتر قابل دفاع باشد ارزش دارایی شما بیشتر می شود و برای شما و دیگران با ارزش تر و حقوق مالکیت کارتر می شود. یک مثال کشاورزی را برای شما می زنم. اگر شما زمینی داشته باشید که هر کس در آن گوسفندی بچراند و شما برای جبران خسارت آن سالیان دراز بدوید، شما ترک کشاورزی می کنید، اگر محصول آن هر روز دستخوش قیمت های متفاوت بشود و زیان دهد، شما ترجیح می دهید کار را رها کنید و در هر زمینه ای می توانید از مثال ها بیاورید، اگر شما ۲۰ سال درس بخوانید، بعد تازه بیکاره باشید یا با شرط و شروطی که ربطی به زحمات شما ندارد وارد کار بشوید یا بشوند، شما دیگر عرصه علم را جدی نمی گیرید. یعنی به راحتی دیگران برای دارایی شما تعیین تکلیف می کنند و شما نمی توانید از آن بهره ای ببرید. اگر حقوق بگیر دولت باشید و با تصمیمات غیر کارشناسی ناشیانه هر روز ارزش واقعی حقوق شما از بین برود بر اثر تورم، دیگر نه کار را جدی می گیرید و نه با یک کار مشکل شما حل می شود. وقتی پلیس همه حقوقش کفاف اجاره خانه او را ندهد به دلیل تورم های وحشتناک، چه خواهد کرد...؟

نتیجه آنکه ساختار حقوق مالکیت از طیف کارآمد تا ناکارآمد جهت فعالیت و سرمایه گذاری شما را مشخص می کند. توسعه احتیاج به «پول» ندارد، اگر بستر مناسب حقوق مالکیت داشته باشد، پول همه جا در آن فوران خواهد کرد. اگر هم نداشته باشد، ثروت به هدر خواهد رفت، مگر این میلیاردها را که دست کم بعد از انقلاب گرفته ایم، چه کردیم؟ آیا توانستیم مسائل بودجه و کسر بودجه و سرمایه گذاری سودآور و... را سامان دهیم و شکاف خود را با کشورهای توسعه یافته کم کنیم یا شکاف بیشتر شد و وابستگی به پول نفت بیشتر شد؟

حقوق مالکیت منجر به تخصیص بهتر و بهره وری بالاتر خواهد شد، دانشمندان نوبل برده (مثل نورث) در اقتصاد آرایایی دارند که به شدت قابل دفاع است، می گوید موتور محرکه این تمدن جدید با اصلاح قوانین مالی انگلیس و اصلاح نظام قضایی شروع شد و عامل اصلی انقلاب صنعتی هم همین بود. در نتیجه همین اصلاح و تامین حقوق افراد بود که یک مرتبه منابع مالی در انگلستان فوران کرد و می گوید با همین سرمایه ها بود که انگلستان بازار مالی خود را تقویت کرد، فرانسه را شکست داد، هلند را شکست داد و اصلاً تمامی استعمار انگلیس در بخش بسیار مهمی مرهون اصلاحات مالی بوده و اصلاح در حقوق مالکیت و من شخصاً با استدلال از بن این سخن دفاع می کنم. جایی که آدمی تامین جانی و مالی ندارد کجا به دنبال صنعت و علم و ذخیره دانش و تکنولوژی و... می رود مگر به هزینه سنگین منابع دولتی.

اما اینکه عده ای وارد فرآیند تولید شده اند و کارخانه دار هستند با گفته شما همخوانی ندارد.

ببینید، این سخن من استثنا دارد و مسائل متعدد دیگر هم دارد، من به شما توصیه می کنم و تقاضا می کنم، التماس می کنم، با چند نفر صاحب صنعت هم مصاحبه کنید و در روزنامه درج کنید. اگر جرات بکنند و سفره دلشان را باز کنند. اما برویم سراغ جواب، اکثر قریب به اتفاق صنایع بزرگ دولتی هستند و زیان ده، لطفاً آمار اینها را نیز در روزنامه ها چاپ کنید، مگر اینکه بر اثر ارتباطات و قدرت چانه زنی که دارند از رانت هایی که دولت برای آنها تعریف می کند بهره برداری کنند و سودده نشان بدهند، مثل مخابرات. قیمت دولتی و انحصاری و رقیب هم

غارتي يا رقابتي؟

فعلاً به صورت جدی وجود ندارد، البته بازار آنها در حال تحول است. کارگاه های کوچک هم چند نفره هستند و مردم عاجز از اداره آن از دست کارگر و انضباطی که ندارد و مسوولیتی که نمی پذیرد. اگر کارگران افغان را از ایران اخراج کنید بسیاری از کارهای کشور معطل می ماند، چون آداب کاری ایرانی ها، میراث بر کم کاری و دبه و ضرر و زیان است. یک کشور توسعه نیافته بی جهت متوقف نشده، هرگوشه آن را که دست بزنی، عین پتوی پوسیده از هم باز می شود و در ضمن مردم مجبور هم هستند کار کنند. به «ناچار» دست به کاری می شوند و «آلوده» آن کار و تلاش می کنند که به گونه ای مشکل خود را حل کنند این فرق می کند با فوران اندیشه و سرمایه و کار و توسعه و امثال اینها.

براساس گفته های شما در ایران هزینه دفاع و تامین انحصار حقوق مالکیت بسیار بالا است. در این قسمت نقش دولت بنا به گفته شما پررنگ می شود. دولت به عنوان طرف سوم قرارداد یا خودش به عنوان طبقه رانتي چه تاثیری می تواند در بر هم زدن قواعد بازی رقابتي و ایجاد بی نظمی داشته باشد؟ من می خواستم در مورد دولت و قانونگذاری و تاثیری که از طریق حقوق مالکیت بر توسعه می گذارد از شما سوال کنم.

بگذار بدون تعارف و با صراحت نظرم را در این باره بدهم و بعد از آن توضیحاتی بر آن می افزایم. من اعتقاد دارم و برای من قابل اثبات است که دولتمردان ایران با تمامی تلاشی که برای توسعه در ایران می کنند و تمام علاقه ای که به توسعه ایران دارند که واقعاً هم دارند و می خواستند کشور را بسامان کنند، ولی در عمل نقش ضدتوسعه ای دارند و داشته اند. اگر دولت خودش رانت خوار نباشد و به صورت طرف سوم قرارداد و بی طرف در تعریف و نظارت و اجرا از هزینه های تامین حقوق مالکیت بکاهد، نتایج حاصله حرکت به سمت و جهت توسعه است و اگر خلاف این عمل کند، خودش وارد فرآیند رانت خواری می شود و منافعش ایجاب می کند که قانون را به نفع یک طبقه که قدرت چانه زنی دارد تعریف و اجرا کند و به ضرر دیگران و تمامی سوابق و شواهد حکایت می کند که دولت های ایران به سمت بی طرفی به صورت جدی پیش نرفته اند. اگر دولت این کار را بکند، بعد نوبت کارمندان می شود، یعنی منافع کارمندان در این است که ضمن اجرای قوانینی «مطلوبیت» خود را افزایش دهد و در اینجا شما با قوانین و مقرراتی روبه رو می شوید که به اندازه تعداد کارمندان تفسیر دارد و تابع مطلوبیت است. آن وقت خدا می داند از آن چه به دست می آید. دولت های ایلی گذشته که در این زمینه «نشسته پاک اند». تمامی شواهد تاریخی هم این نکته را تایید می کند. نه قانونی، نه مرجع تاسیس قانونی، نه اجرایی، نه قانونی که حدود اختیارات دولت ها و دولتمردان را تعیین کند، هیچ کدام نبود و قانون مشروطه هم وارداتی است که قوانین وارداتی به علت تزاحم با نهادهای رسمی و غیررسمی آنچنان مشکلاتی به وجود می آورند که بسط و شرح آن خود از حدود این مصاحبه خارج و ماحصل آنکه قوانینی عملاً از کار می افتند و اگر گروه هایی که قدرت چانه زنی داشته و دارند منافع خود را در اجرای آن ببینند، همان قسمت ها اجرا می شود و بقیه تعطیل می شود. نمونه های بسیاری از آنها را در قوانین اخیر وارداتی و در قانون اساسی می توان دید. نحوه پیدایش و اجرا و کم هزینه اجرا شدن قانون، خودش شرایطی دارد؛ بحثی که معمولاً در نظام های آموزشی کشور هم درباره آن بحث نمی شود.

خب بعد از دولت های تاریخی ایلی گذشته ایران، نوبت به دولت های «شبه ایلی» می رسد که اینها به ناچار و عملاً و عمیقاً چه بخواهند و چه نه میراث بر نهادهای گذشته هستند.

نه آنها میراث بر جامعه گذشته هستند، بلکه همه نهادهای اجتماعی هم متأثر از نهادهای گذشته و سازه های ذهنی گذشته هستند و بالاخره این دولت هم سازمانی است پویا که پر از نهادهای تاریخی است و از متن این جامعه به

غارتي يا رقابتي؟

وجود آمده و در واقع ساختاری فرافردی دارد ولی نمی تواند منفک از جامعه عمل کند. در واقع همه دولت ها رنگ و بوی ملی دارند و نمی توانند غیر از این باشند. دولتمردان ایرانی از جامعه ایران و با سازه های ذهنی جمعی ایرانی و تربیت شده در الگوهای تعاملی ایرانی پرورش یافته اند و در دامن خانواده های ایرانی تربیت شده اند که این گونه عملکرد خارق العاده توسعه ای، از خود بروز می دهند، دستگاه قضایی همه ایرانی هستند، اداره ثبت اسناد هم همین طور و الی آخر در نتیجه شما نمی توانید دولت را هم از مردم نه عملاً و نه نظراً جدا کنید و دولت های کشورهای دیگر هم همین طور است، دولتمردان انگلیس هم همین طور و... در نتیجه در اینجا شما در یک مشکل نظری و عملی برای پیدا کردن راه برون شد می شوید.

با تصویری که شما از ایران کشیدید و گفتید حقوق مالکیت ناکارا است، پس در اینجا راهی نداریم که حضور دولت را به عنوان تعریف و اجراکننده و نظارت کننده تمامی قراردادهایی که احتیاج به ناظر دارد، داشته باشیم. در ضمن اینکه وظیفه دولت ها تولید و ارائه کالاهای عمومی است.

ببینید، بنده با این مطلب که گفتید موافق هستم، دولت ها در هر جایی که باشند وظیفه شان ارائه کالاهای عمومی است و مهم ترین وظیفه دولت ارائه «قوانین بازی» اقتصادی و سیاسی است و اجرا کم هزینه کردن آنها. و تنها مرجعی که می توان از او انتظار کم کردن هزینه های تامین حقوق مالکیت را داشت، دستگاه های عالی رتبه اجتماع مثل بخش اجرا، تضمین و دستگاه قضایی است، شروع از اینجا است. در واقع فلسفه به وجود آمدن دولت ها همین کنترل خشونت و ایجاد نظم و سپس ایجاد زمینه برای تولید است و به صورت تجربی هم ثابت شده که بشر برای تامین امنیت خود حاضر است از خیلی چیزها بگذرد. در واقع در این گونه خدماتی که دولت ارائه می کند صرفه در مقیاس وجود دارد و بهره مندی و فایده آن بسیار زیاد است. خلاصه اینکه این توقع از هیات حاکمه و دستگاه های حکومتی می رود، البته نیاز به پشتیبانی وسیع و حمایت گسترده نهادهای پشتیبانی کننده دارد. البته دولت کار دیگری هم می کند که این کار دوم، در ایران، وظیفه اصلی دولت را تحت الشعاع قرار داده و اهمیت آن کم شده است. دولت در جاهایی که نقص بازار برای کالایی وجود دارد، وارد می شود و آن کالا را تولید و عرضه می کند، مثل آب، برق و در کشور ما بسیاری از چیزهای دیگر که در کشورهای توسعه یافته بسیاری از این گونه کالاها توسط بخش خصوصی تولید و توزیع می شود مثلاً کارخانه اتومبیل سازی در ایران دولتی است و قبلاً مثلاً ایران خودرو و بسیاری کارخانه ها خصوصی بود که دولت مصادره و ملی اداره می کند. در کشورهای توسعه یافته نه این گونه مصادره ها دیده می شود و نه این گونه کارها را دولت انجام می دهد، دولت نسبت به کالاهایی که حساسیت وجود دارد، نظارت می کند. ایرانی ها بر این تصورند که عموماً وظیفه دولت امثال همین آب و نان تهیه کردن است ولی واقعاً این چیزی است که خود مردم باید به آن بپردازند، وظیفه اصلی و مهم ترین وظیفه دولت، که اگر به آن بپردازد و آن را محقق کند قطعاً جهت توسعه به خود می گیرد و مشکلات را بیشتر و بهتر و کم هزینه تر حل خواهد کرد و الگوهای تعاملی اقتصاد رانت افزا و به صورت بهینه اجرا خواهند شد و نرخ بهره وری قطعاً افزایش خواهد یافت، همین پرداختن به حقوق مالکیت مردم و به صورت بی طرف تعریف و اجرا کردن است.

آیا نهادهای غارتی به واسطه حوادث و ایدئولوژی های موجود در ایران دچار تغییر نشده اند؟

ببینید بحث چگونگی به وجود آمدن نهادها و چگونگی تغییر آنها با مبحثی که تاکنون شرح می کردیم، فرق می کند. تا به حال بحث تشریح نهادهای غارتی و تاثیر آنها بر توسعه بود، حال شرح ایجاد و تغییرپذیری نهادها است که گسترده تر از بحث قبلی است و در اینجا به اختصار تمام به آن پاسخ داده می شود. نهادها در ایجاد و شکل گیری و

غارتي يا رقابتي؟

تغییر از عوامل متعددی تاثیر می پذیرند از جمله از ایدئولوژی، حوادث و رویدادهای تاریخی، قیمت های نسبی، نرخ جمعیت، تصمیم گیری های سیاسی و یادگیری و آموزش. این عوامل به طرق مختلف بر نهادها تاثیر می گذارند و موجب تغییر آنها می شوند، همچنان که ایدئولوژی اسلامی هم از نظر شکلی و هم محتوایی بر بسیاری از نهادهای کشوری تاثیر گذاشته است. همین طور بوده اند حوادث تاریخی و تاثیر آنها بر نهادهای ایرانی و سازمان های ایرانی مثل حمله اعراب، ترک ها و برخورد با استعمار. آنچه مهم است و استمرار تاریخ و هویت اجتماعی بیانگر آن است وجود پیوستگی و استمرار در نهادهای غیررسمی است و چسبندگی و سرسختی آنها و از همه اینها مهمتر فراموش نکنیم که جهت تغییر نهادی است و نه صرف تغییر. از درس های اولیه و اصول بنیادی نهادگرایی این تعلیم است که ما پیشرفت و توسعه خطی نداریم، ممکن است پس رفت داشته باشیم و اقتصاد در هم بیاشد به عوض توسعه بحث مستوفی در جهت عوامل موثر بر تغییر را به مرحله بعد موقوف می کنیم. در اینجا می پذیریم که عوامل ذکر شده بر نهاد تاثیر می گذارند و تغییر می دهند ولی جهت تغییر ممکن است عکس جهتی باشد که مطلوب توسعه است و خلاصه می کنم در مبحث تغییر عامل تغییر و منشاء تغییر و جهت تغییر مهم هستند و قابل تفکیک که فعلاً و به اختصار در اینجا راجع به پاره ای عوامل منشاء تغییر نکاتی گفته شد. تغییر قوانین، تغییر در اجرا و مساله انتخاب طبیعی را نیز باید در نظر گرفت. جنگ ها، بلایای طبیعی و هزینه کسب اطلاع همه می توانند موجب تغییر شوند.

راه حل برون رفت از مساله کنش های غیررقابتی چیست؟

این را هم خلاصه کنم، عرصه این کار خیلی وسیع است. اگر به اجمال تمام بخواهم بگویم این است که کلید نقص یا نواقص بازار اقتصادی، در نواقص بازار سیاسی نهفته است؛ اولاً و ثانیاً این کار کاری شاق است و علم و درایت بسیار می خواهد. کار دولتمردان «بازاری» نیست، کار دولتمرد متعهد و ملی و عالم است، به قول امیرکبیر مردان قابل و دانا و عامل خود و خدا از حوصله این دستگاه های عالی مرتبه اجتماع که من دیدم خارج است. نکته مهم بعدی اینکه این کار تغییر «ذره، ذره» است یعنی آرام و کم کم، یک مرتبه مقدور نمی افتد، کار انقلاب نیست، کار اصلاح اندک اندک است، چون نهادها خیلی مقاوم هستند و اگر هم تغییر با محاسبه و جهت و... می خواهد انجام شود، باید خیلی عالمانه و عاقلانه باشد. بعد از این مقدمه باید بگویم اول کار ستاندن هزینه های مبادله از بازار سیاسی است و بعد از طریق دستگاه سیاسی ستاندن هزینه های مبادله از بازار اقتصادی است و اینها توضیح می خواهد. حالا اینها را هم که توضیح بدهیم مساله بعدی مطرح می شود که چگونه آن شرایط فراهم شود. در بازار سیاسی هرچه هزینه مبادله سیاسی بیشتر تقلیل پیدا کند، بازار رقابتی تر و تخصیص بهینه تر انجام می گیرد و بهره ورتی و تاثیر مشابه بر بازار اقتصادی می گذارد. اگر در یک مبادله که یک رئیس جمهور «تعهد»ی را می سپارد و مردم در قبال آن رای می دهند، در واقع رئیس جمهور رای مردم را در قبال چیزی که تعهد می کند انجام دهد و اگر نتوانست به راحتی مسوول شناخته شود که به مردم خیانت کرده، شما به سمت بازار کارای سیاسی حرکت می کنید، ولی اگر مردم ندانند به چه چیزی رای می دهند و اطلاع دقیق نداشته باشند و آن کس که تعهد می سپرد اگر فرض کنیم صادق است نداند و واقعاً علم این را نداشته باشد که در قبال چه چیزی تصمیم می گیرد و تعهدی می سپارد، شدنی هست یا نه. این بازار نه اطلاع دقیقی راجع به کالا است نه فروشنده نه خریدار مبانی اولیه رفتن در بازار را ندانند، معلوم است که ماحصل این کار چه می شود، کسی که تعهد می کند سهام عدالت می دهد به این میزان و بعد بیش از چندین برابر آن تورم ایجاد کند یا تعهد کند که پول نفت را سرسفره می آورم و پیامدهای این عمل و کارها را نشناسد، این بازار توفیقی نخواهد داشت هیچ خدمتی بکند و نتایج فوق العاده نامطلوبی به بار خواهد آورد، در همین جا هر چه رای دهندگان دقیقاً بدانند به چه رای می دهند و به چه هزینه ای و اینکه شدنی هست یا نه، آن وقت هر تعهد خالی و سرگرم کننده را واقعیت نمی پندارند، هرچه رای دهندگان مطلع تر باشند ابزار رفتن به میدان های

غارتي يا رقابتي؟

رقابتي بيشتر مي شود، هرچه كسب اطلاعات ارزان تر باشد شما به سمت رقابتي شدن آسان تر حركت مي كنيد، هرچه محدوديت دسترسي به سازمان هايي كه قدرت توزيع مي كنند كم هزينه تر و رقابتي تر باشد، باز از دولت غارتي به سمت رقابتي حركت مي كنيد. هرچه اقشاري كه در رقابت سياسي درگير مي شوند داراي قدرت چانه زني برابر باشند، به سمت رقابتي تر شدن حركت مي كنيد. هرچقدر گروه ها نماينده واقعي قشرهاي متعدد اقتصادي - فرهنگي - عقيدتي - سياسي باشند شما با توفيق بيشتر رويه رو هستيد از طرف ديگر هرچه استقلال قضايي شما بيشتر باشد و هرچه تامين و دفاع از حقوق مردم كم هزينه تر باشد، به سمت تخصيص بهينه بيشتر حركت خواهيد كرد. هرچقدر جلوي كارمندان دولتي بي انگيزه كه تابع مطلوبيت متفاوت دارند گرفته شود و تسهيل كار مردم بيشتر باشد و حقوق مردم بيشتر رعايت شود، شما به ميدان رقابتي بيشتر نزديك مي شويد. شما يك ماتريس نهادي در جامعه داريد كه انواع نهادها در آن نقش بازي مي كنند و به پاداش هاي اجتماعي جهت مي بخشد. شما بايد بتوانيد هزينه هاي تامين حقوق افراد را در اين ماتريس كم كنيد. در تمامي دواير دولتي مي بايد كارها روان و كم هزينه شود. اين خيلي خلاصه است؛ ستاندن هزينه از ماتريس نهادي. در نتيجه به سمت رقابتي شدن و تخصيص بهينه حركت مي كند. مثلاً اگر من بخواهم نماينده شوم، بگويند رداصلاحيتي، بگويم چرا، بگويند فلان تاريخ طرفدار فلان كس و فلان عمل بودي و فلان روزنامه را مي خواندي اين از يك طرف يعني حذف و محدوديت و از طرف ديگر رانت براي گروه خاص. در اقتصاد هم كسي يا گروهی بتواند به راحتی دست اندازي كند به منابع كمياب و ديگران را محدود كند، يعني سنگين كردن و محروم كردن يك گروه و ايجاد رانت براي گروه خاص ديگر، در نهايت يعني ضرر و زيان ملي.